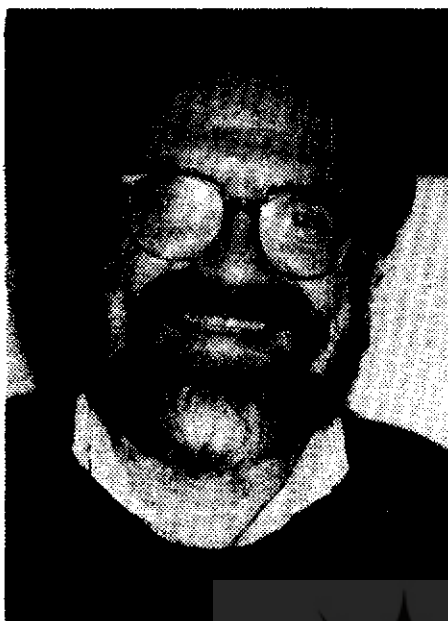


## اسباب‌کشی

علی دهباشی سردبیر مجله صاحب‌نام و نشان کلک که نام و نشان آن مرهون زحمات طاقت‌فرسای او بود، به عللی که شاید خودش آن را برای شما در این شماره مجله تازه از راه رسیده مطرح کرده باشد، از خانه‌اش، کلک، اسباب‌کشی کرد و در کنار چهار تا میز و صندلی قراضه و انبوهی نامه و مقاله و گزارش و عکس، دست مرا نیز گرفت و به خانه جدیدش آورد!!

من شش سالی با مجله کلک همکاری می‌کردم. ستون «در غرب چه خبر» اولین بار در کلک شماره ۲۰، سال ۱۳۷۱ منتشر شد و تا شماره ۹۳، ۱۳۷۶ ادامه داشت. هدف من از این همکاری، آشنا کردن خوانندگان به اتفاقات و وقایع فرهنگی و هنری غرب بود، در این گزارشات من همیشه کوشش کردم از حاشیه‌پردازی و سخن را به درازا کشیدن، و مهمتر از همه، برخلاف رسم متداول در دنیای ژورنالیسم ایران، با زبان شعر و احساس سخن نگویم و کوتاه و صریح، با به دور انداختن پوسته، هسته مطلب را در اختیار خوانندگان قرار دهم، تا چه حد در این امر موفق بوده‌ام، این را باید از خوانندگان کلک سؤال کرد. من در تمامی این مدت همکاری با کلک از نحوه چاپ گزارشاتم راضی نبودم، در گزارشات من اشتباهات چاپی فراوان دیده می‌شد، اشتباهاتی که گاه انتقال مطلب را به خواننده دشوار می‌کرد. سردبیر اغلب قلم قرمز را سخاوتمندانه در دست می‌گرفت و بر مطالب من خط می‌کشید. تصاویر، کاریکاتورها اغلب با کیفیتی بد چاپ می‌شد، آنچه بیش از همه خشم مرا برمی‌انگیخت عدم برخورد و تلاش برای جلوگیری از تکرار



مهندس ابرج هاشمی زاده



جواد پویان

اشتباهات چاپی بود. در یکی از همین شماره‌های آخر کِلک نام من در بالای گزارش و زیر تصویر من به هاشمی نژاد تغییر داده شده بود!! بگذریم. علی دهباشی چند روز پیش طی تلفنی از من خواست که به همکاری‌ام در مجله جدید او ادامه دهم. خواهش او را با میل انجام می‌دهم، امیدوارم در آغاز همکاری دوباره، سردبیر و من گزارشگر بدون حقوق و مواجب!! هر دو رعایت حقوق هم را بکنیم و به دیدگاه و نظریات هم احترام بیشتر بگذاریم. انشاءالله.

### کنگره جراحان قلب و کاریکاتور ایران!

در ژانویه ۱۹۹۵ چهارمین نمایشگاه کاریکاتور ایران را در شهر گراتس برپا کردم. در این نمایشگاه جواد پویان کاریکاتورهایش را به نمایش گذارد. خبر این نمایشگاه را با سه طرح از او در کِلک شماره ۵۵ و ۵۶ گزارش دادم. امسال ماه اوت ۱۹۹۷، عصر وقتی خسته از کار به خانه آمدم پیامی در دستگاه تلفنم بود که خستگی را از تن من ربود. متقد هنری نشریه‌ای پیامی برایم گذاشته بود که در ماه سپتامبر ۱۹۹۷ در شهر گراتس کنگره جراحان قلب به مدت سه روز برگزار می‌شود و او تصمیم دارد در کنار کنگره، نمایشگاهی برپا سازد و طرح‌های «قلب» جواد پویان را که دو سال پیش در گراتس دیده است، بهترین انتخاب برای این کنگره و نمایشگاه می‌داند. و از من خواهش کرد با تماس با پویان به او یاری برسانم. جواد پویان با برگزاری نمایشگاه موافقت

کرد و طرح‌هایش را برایم فرستاد و نمایشگاه به خوبی برگزار گردید.

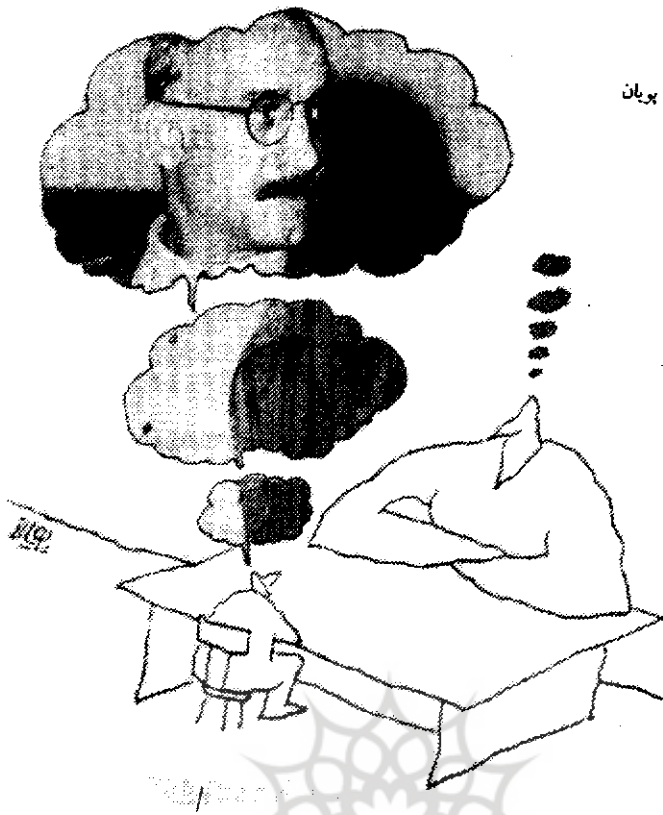
مدتی بعد از پایان اولین نمایشگاه پویان در گراتس، پویان طی نامه‌ای از تهران از من خواست مقدمه‌ای برای کتابی از طرح‌هایش که قصد انتشار آن را دارد بنویسم، مقدمه را نوشتم و برایش فرستادم اما الان دو سالی از آن تاریخ می‌گذرد و کتاب هنوز منتشر نشده است و کاریکاتورهای او برای دومین بار در گراتس به نمایشگاه گذارده شده است، پس اکنون بهترین فرصتی است تا با انتشار این مقدمه شما را با جواد پویان بهتر آشنا سازم.

### آی آدمها....

اولین بار جواد پویان را در فرودگاه بین‌المللی وین دیدم. دوشنبه ۱۶ ژانویه ۱۹۹۵ هونیمای شرکت AUSTRIAN AIRLINES ۶ صبح با یک ساعتی تاخیر بر زمین نشست. قبلاً چند نامه و یکی و دوبار تلفنی چند کلمه‌ای درباره چگونگی نحوه‌ی برگزاری نمایشگاه در گراتس با هم ردوبدل کرده بودیم.

جواد پویان به دعوت انستیتوی آفریقا و آسیا و به انتخاب من برای افتتاح نمایشگاهش در فضای گالری انستیتو از تهران می‌آمد، در چهارچوب معرفی کاریکاتوریست‌های ایرانی؛ این چهارمین نمایشگاه طراحان ایرانی در اتریش بود. از پویان شناخت زیادی نداشتم، اولین بار دو یا سه کاریکاتور او را در مجله «کیهان کاریکاتور» دیده بودم، در همان نگاه اول چشمانم بر طرح‌ها میخکوب شد. در خطوط، قدرت دست، و در پشت خطوط، ظرافت و تسکینی پیام انسانی‌اش را به وضوح، اما با آرامشی دلپذیر می‌دیدم. با دردسر توانستم آدرسش را در تهران به دست بیاورم، به اتریش دعوتش کردم، قبول کرد، مسئولین انستیتو انتخاب مرا تصویب کردند. قرار شد نمایشگاه ۱۸ ژانویه در گراتس با حضور جواد پویان افتتاح شود.

پنج صبح در فرودگاه وین بودم، در زندگی هیچگاه نتوانستم با سحرخیزی دوستی برقرار کنم، تابلو الکترونیک فرودگاه، جلوی تهران، یک ساعت تاخیر را نشان می‌داد، یک‌راست پیچیدم توی قهوه‌خانه‌ی فرودگاه و قهوه‌ای سفارش دادم، هنوز سیگار را ترک نکرده بودم، سیگاری روشن کردم و یک جرعه قهوه‌ی داغ را پائین دادم و با خودم گفتم، انشاءالله گربه است! ترس ته دلم خانه کرده بود، این سؤال را دائم از خود می‌کردم که آیا ۶۰ و ۷۰ طرحی که قرار است به نمایش بگذاریم، همه به خوبی و زیبایی همان چند طرح اولیه خواهند بود یا نکند که... هوایمما به زمین نشست. جواد پویان چمدان به دست از خوان گمرک گذشت و وارد سالن فرودگاه شد، به طرفش رفتم، فکر می‌کنم هر دو نگاهی از کنجکاوی و سوءظن یا پوششی از محبت و صمیمیت شرقی به هم انداختیم. راهی وین شدیم، در یکی از قهوه‌خانه‌های قدیمی و زیبای

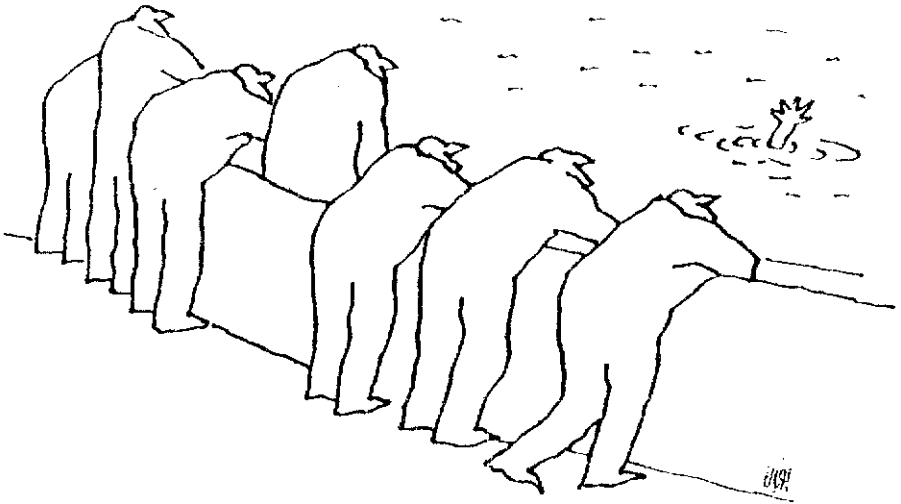


وین، در قهوه‌خانه‌ی معروف «موزه» صبحانه را خوردیم و بعد سوار ماشین شدیم و به طرف گراتس راه افتادیم.

وقتی درون هتل چمدان‌هایم را باز کرد و سوغات پسته و ندریات گوناگون تهران را به دستم داد، دل توی دلم نبود، تمام فکر و حواسم توی ۶۰ و ۷۰ طرحی بود که قرار بود دو روز دیگر دیوارهای گالری انستیتو را به تصرف خود درآورند، فکر می‌کنم بی‌تابی‌ام را فهمید، کیف طراحی‌اش را باز کرد و طرح‌ها را جلوی من گذارد. و من شتابزده، اما با دقت طرح‌هایش را زیر تیغی سانسور نگاهم بردم. یک ساعت بعد هتل را با خاطری آسوده ترک کردم، گذاشتم استراحتی بکنند، از پله‌ها پائین آمدم، از کم‌خوابی شب و خستگی رانندگی و ترس ته دلم چیزی در من باقی نمانده بود.

شش قرن پیش لئوناردو دلاوینچی، انسان را در مرکز کائنات قرار داد. لوکوربوزیه هم در معماری، انسان را معیار و مترسنج ابعاد ساخت.

کدام انسان؟ انسانی با معیارهای اخلاقی، زیباشناسی، با اندوخته‌ی محبت و عطف و همدردی؟ یا انسانی با خوی و منش حیوانی، با معیاره‌ی آز و طمع و حرص و مال‌اندوزی و خشونت؟ پاسخ روشن است. در خطوط و طرح‌های پویان، انسان در مرکز اتفاقات و حوادث قصه‌های طنزگرایی او قرار گرفته است.



پیش شرط کاریکاتور نیست، پنجه‌ی قوی و تسلط او بر خطوط است. این به تنهایی کافی نیست، شرط دوم نگاه طنزآمیز او به محیط خویش است، این نیز به تنهایی کافی نیست. این دو با هم می‌توانند کاریکاتوری را خلق کنند که لحظه‌ای تماشایی را به خنده وادارد. همین چنین کاریکاتوری در روزنامه صبح یا عصر چون سرمقاله سردبیر پس از ساعتی کهنه شده، و به درد بسته‌بندی تره و جعفری سبزی فروش می‌خورد. در معیار من کاریکاتور نیست، هنرمندی است که چه قوی داشته باشد، خطوط را به بازی بگیرد، خطوط در دستش خمیره‌ای باشد که به هر شکل و حجمی که بخواهد دریاورد. کوله‌باری سنگین از طنز و تفکر شوخ داشته باشد، باعسل و شکر مانوس باشد، (و گاهی هم با زهرمار!!) اینها اما به تنهایی کافی نیست. در معیار من کاریکاتور نیست کسی است که جدا از مالکیت دو شرط بالا، انسان باشد، انسانی که لوکوربوزیه در مدنظر داشت، انسانی که مالک حیثیت و شرف انسانی است. چنین کاریکاتوریستی خالق هنر کاریکاتور است. چون انسان است، انسان را معیار و در مرکز هنر خود قرار می‌دهد. حرفه کاریکاتور چون تمامی حرفه‌ها به دو گروه تقسیم می‌شود، گروه دلان و گروه عاشقان. گروهی که کارشان، حرفه‌اشان فقط خنده‌ی مردم کوچک و بازار است، بساز و بفروش حرفه کاریکاتورند. مرا با این گروه کاری نیست.

من از کاریکاتوریستی سخن می‌گویم که انسان را در مرکز حوادث و اتفاقات هنری خود قرار



می‌دهد، از درد و عشق او سخن می‌گوید، از عواطف انسانی او، از شکست و پیروزی او، از بی‌رحمی و شقاوت او، از سیاه یا سپیدی تفکر او، از آرزوها و امیدها، از توانی و ناتوانی‌ها. پویان با هنر کاریکاتور چنین می‌کند. گدائی در وسط کویر برهوت کلاه گدائی خود را بر زمین گذارده تا رهگذری (کدام رهگذر؟) دو و سه قرانی در آن بیاندازد.

پرندگان بی‌حیائی که در دشت وسیع، مستقیم و یک‌راست به سراغ مترسک هولناک مزرعه رفته‌اند و بر دوش او نشسته‌اند! انسانی نردبان به دست و در افق ایستاده، با نگاهی حسرت‌بار و آرزوی دستیابی به خیل ستارگان. انسانی سوار بر نردبان و آب‌پاشی در دست و در حسرت باران، تکه ابری را آب می‌دهد. انسانی با چمدان و تکه کاغذی به دست، حیوان و سرگردان به دنبال آدرس. و افق کویری است خشک و بی‌رحم و بی‌نهایت.

در مرکز میدانی، با مجسمه‌ای بزرگ چون همه‌ی مجسمه‌های مظهر قدرت و ترس، مردک پولادی با انگشت راه را نشان خلق می‌دهد، در پائین، در خیابان مردی به مردی آدرسی نشان می‌دهد، جهت، خلاف راه است!!

پویان طرحی دارد که حتم دارم به هنگام طراحی، نیما و یا فریدون مشیری در آتلیه در کنارش نشسته بوده:

آی آدمها که روی ساحل آرام در تماشا بید

آی آدمها که بر ساحل نشسته شاد و خندانید!

یک نفر در آب دارد می‌سپارد جان

یک نفر دارد که دست و پای دایم می‌زند

می‌زند فریاد و امید کمک دارد...

بانوی ژورنالیستی به هنگام نمایشگاه پویان در گراتس در یکی از نشریات اتریش نوشت: «پویان نشان داد که بهترین کاریکاتور، کاریکاتوری نیست که تماشاچی را به بلندترین نحوی به خنده وامی‌دارد، بلکه کاریکاتوری است که انسان را در طولانی‌ترین زمان به تفکر مجبور می‌سازد.»

من اگر کاریکاتوربست بودم، نردبان بلندی می‌کشیدم، بر پایین پله‌های نردبان، پویان را می‌گذاشتم در حال بالا رفتن، و در آخر نردبان، در آسمان، در آن بلندی‌ها میز گردی می‌گذارم، دور میز «بارتاک» را می‌نشاندم، «توپور» را می‌نشاندم، «اردشیر محمص» را می‌نشاندم، «تومی اونگر» و «بورن» را می‌نشاندم... کنفرانسی از بزرگان قوم و پویان در تلاش بالا رفتن و اشغال یکی از صندلی‌های میز گرد. آیا پویان از این نردبان بلند بالا خواهد رفت؟

اگر در گروه عاشقان باقی بماند و اگر انسان را همچنان در مرکز کائنات قرار دهد و اگر...

## در جستجوی دوباره‌ی آفتاب

۳۰۰ روز در سال بر این جزیره آفتاب خودش را لخت و عور نشان می‌دهد. و چه نعمتی؛ درجه حرارت هوا بین ۱۵ تا ۲۹ درجه در سال در نوسان است. درختان زیتون جزیره را زیر پوشش خود درآورده‌اند، از صنعت خبری نیست اما اقتصاد توریستی جزیره را سالم و زنده نگاه داشته است. صحبت از جزیره کرتای یونان است.

مرخصی امسال را با همسرم دو هفته‌ای در جزیره کرتا Kereta، جنوب یونان گذراندم، جلال بصیری در نزدیکی سالسبورگ ساحق یک آژانس توریستی است، یونان‌شناس است و ۱۰ سالی در یونان صاحب آژانس توریستی بوده، هتلی تمیز و نه چندان گران با صبحانه و پرواز برایم دست‌وپا کرد، و به راستی همت کرد و سبب شد دو هفته هر روز صبح که از خواب بیدار می‌شدم و قدم به بالکن هتل می‌گذاردم و زیرپایم دریا و صدای پای آب را می‌شنیدم به جان عزیزش دعا کنم..

در این دو هفته در ماه سپتامبر با آرامش و به دور از جنجال زندگی روزانه به سیروسیاحت جزیره پرداختم و در کنار لذت استراحت و تماشای دیدنی‌ها به سرنوشت خودمان افسوس خوردم.

در حالی که ما با معادن نفت خدا داده و درآمد حاصله از آن قناعت می‌کنیم و بحرخرز و خلیج فارس و طبیعت زیبا و دست نخورده و آثار باستانی و صدها نقاط زیبا و دیدنی سرزمینمان را به امان خدا سپرده‌ایم، که با آن می‌توانیم میلیاردها دلار در سال وارد بودجه کشور نمائیم و صدها هزار نفر را در رشته‌های مختلف هتلداری، رستوران، صنایع فرش و دستی، شرکت‌های زمینی و هوایی مسافربری و غیره به کار واداریم، یونانی‌ها سالهای مدیدی است که با هوشیاری به راز جهانگردی و افسون توریستی پی برده‌اند و از این راه سالیانه ده‌ها میلیارد دلار وارد کشور خود می‌نمایند.

کرتا پنجمین جزیره بزرگ دریای مدیترانه است، ۲۶۰ کیلومتر درازای آن و ۱۸ تا ۶۰ کیلومتر پهناي آن است. ۶۰۰۰۰۰ نفر جمعیت دارد، مرکز آن شهر هراکلیون و یکی از دهها جزیره توریستی یونان است.

تاریخ جزیره به سالهای ۲۶۰۰ قبل مسیح می‌رسد، رومی‌ها جزیره را از سال ۶۷ قبل از مسیح تا ۸۲۴ بعد از مسیح در تصرف خویش داشتند، بعد اعراب به فرماندهی ابو حافض عمر وارد جزیره شدند (۸۲۴ تا ۱۲۰۴)، با حمله ژنرال بیزانسی نیکوفوروس فوکا جزیره به تصرف



بیزانسی‌ها افتاد (۱۲۰۴ تا ۱۶۶۹) در همین زمان بود که در مذهب انشعابی روی داد و کرتائی‌ها مذهب ارتودکس را پذیرفتند. سپس نوبت به ترکان رسید و از سال ۱۶۶۹ تا ۱۸۹۸ جزیره را در اشغال خویش داشتند. کرتائی‌ها از این زمان با خشم و تنفر سخن می‌گویند. کرتا از سال ۱۹۱۳ جزو یونان گردید.

بسیاری از غذاهای یونانی‌ها شباهت و خویشاوندی عجیبی با غذاهای ما دارد، دالماس همان دلمه‌ی برگ موی ما است، با این تفاوت که محتوی آن برنج و مقداری سبزی است، ماست و خیارشان همان ماست و خیار ما است، بادمجان و کدو و کباب و جوجه‌کبابشان با جزئی تفاوتی رنگ و بوی غذای ایران را دارد. فرقاشان ما در بسیاری از مسائل اساسی است، در طول این ۳۰ و ۴۰ سالی که توریست یونان را کشف کرده و میلیون‌ها نفر در سال به آن هجوم می‌آورند، سنت و رسوم خویش را نگاهبانند و نه تنها از عادات و منش انگلیسی و آلمانی و اتریشی و سوئدی و... چیزی به عاریه نگرفته‌اند بلکه با گردنی سرفراز و سینه‌ای سپر شده موسیقی و رقص و آواز و جشن و سرور و سنت و رسوم خود را با افتخار به توریست‌ها نشان می‌دهند و اگر تأثیری وجود داشته باشد تأثیر فرهنگ یونانی به توریست دو هفته میهمان است و نه برعکس.

۱۵۹

اقتصاد توریستی با نظم و ترتیب قابل ستایشی می‌چرخد، هتل‌ها بسیار تمیز، رستوران‌ها با سرویس مرتب کوشش دارند رضایت میهمان خود را جلب نمایند تا با خاطره‌ای خوش یونان را ترک کند و سال آینده دوباره برگردد، از فرهنگ و منش بساز و بفروش ما ایرانی‌ها بوئی نبرده‌اند. نگاهی به آمار توریستی سال ۱۹۹۶ نشان می‌دهد که اقتصاد توریستی چه درآمد هنگفتی را به دامن این کشورها سرازیر می‌کند:

فرانسه ۶۲ میلیون توریست، امریکا ۴۵ میلیون، اسپانیا ۴۱ میلیون، ایتالیا ۳۶ میلیون، چین و انگلستان هر یک ۲۶ میلیون، مکزیک ۲۲ میلیون، مجارستان ۲۱ میلیون، لهستان ۱۹ میلیون، کانادا و چک و اتریش هر یک ۱۷ میلیون، آلمان ۱۵ میلیون، هنگ‌کنگ ۱۲ میلیون، سوئیس ۱۱ میلیون، پرتغال ۱۰ میلیون، یونان و روسیه هر یک ۱۰ میلیون، ترکیه ۸ میلیون.

### من چه کاری بیش از این می‌توانستم بکنم؟

زمانی غرب در جلوی پایشان قالی قرمز پهن می‌کرد و اکنون مورد تهمت قرار گرفته‌اند که در دوران استبداد تک‌حزبی و خفقان با قدرتمندان شاخ به شاخ نشده‌اند. صحبت از نویسندگان کشورهای بلوک شرق است، روزنامه «استاندارد» وین مصاحبه‌ای در این زمینه با اسماعیل کاداره منتشر کرده است. با هم نگاهی به این مصاحبه جالب بیندازیم:



○ اسماعیل کاداره

— شما به عنوان نویسنده آلبانی صاحب شهرت بین‌المللی هستید، به تازگی در وین جایزه «هردر» متعلق به شما گردید. از طرفی این شهرت خراشی برداشته است، به شما این تهمت زده می‌شود که در دوران آلبانی سوسیالیسم مشاغل سیاسی و رسمی را صاحب بوده‌اید.

کاداره: شغل آن زمان من در آلبانی را به راستی نمی‌توان یک شغل رسمی خواند، من دوازده سال، از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۲ نماینده انتصابی در مجلس آلبانی بودم. انتخابی نبود، انتصابی بود. دو بار در سال می‌بایستی در مجلس حاضر می‌شدی و حدود سه تا چهار ساعت به جر و بحث و گفتگو می‌پرداختی. اگر کسی تن به این کار نمی‌داد، پرونده‌ای برایش تشکیل می‌شد، تهمت جاسوسی با کشورهای غربی به او زده می‌شد، دستگیر می‌گردید و محکوم به اعدام می‌شد، کسی این حماقت را نمی‌کرد که از قبول «نماینده‌گی مجلس» خودداری کند. اگر منتقدین به راستی در جستجوی حقیقتند باید این سؤال را نیز مطرح کنند که چرا من را از مجلس بیرون انداختند. تنها سرزنشی که می‌توانند به من بزنند این است که چرا من زنده مانده‌ام.

— غرب بیوگرافی شما را می‌شناسد. فریاد شادی با نام شما تا سقوط سوسیالیسم به عنوان نویسنده رمان سیاسی «زمستان بزرگ» برمی‌خاست، آیا سقوط سوسیالیسم در غرب نیز معیار منتقدین ادبی را تغییر داد؟

کاداره: به نظر من یکی از بحران‌های اخلاقی زمانه ما، همه‌جا، و هم در غرب، این است که

انسان‌های خلاق مورد حمله قرار می‌گیرند و فاسدین به دست فراموشی سپرده می‌شوند، بورکرات‌های دفتر سیاسی، این‌ها الان همه جا حضور دارند، و همه نیز تزیین شده‌اند. چهار روز پیش من در آلبانی بودم، همه را دیدم، رییس سازمان اطلاعات، قاضی رژیم که در زمان خود هزاران نفر را روانه زندانها کرد. موازی با سقوط سیاسی کمونیسم، سقوط اخلاقی کمونیسم نیز به وقوع پیوست، خبرچینان و فرومایگان با ایجاد اغتشاش کوشش می‌کنند جلیقه لکه‌دار شده خویش را پنهان سازند و انتقام خویش را از انسانهایی که به سقوط کمونیسم یاری رسانیدند بگیرند. این حقیقت که در آلبانی کسی جرات نکرد لیست خبرچینان را منتشر کند گواه بر این امر می‌کند.

— با چه احساسی شما با منقدینی که بر رفتار شما انتقاد می‌کنند برخورد می‌کنید؟

کاداره: من این بردگان را که در دوران دیکتاتوری در آلبانی تسلیم رژیم بودند و اینک سینه سپر می‌کنند تحقیر می‌کنم، بزدهایی که آن زمان جرات نمی‌کردند کلمه‌ای بر زبان بیاورند. — کوشش می‌شود در آثار شما نوعی سمپاتی نسبت به انور خوجه را پیدا کنند، البته زیاد موفق نبوده‌اند. شاید باید سؤال را چنین طرح کرد که در کدام یک از آثار خود، حس می‌کنید که این تهمت حقیقت دارد؟

۱۶۱

کاداره: چهار رمان من در آلبانی ممنوع شد. قلعه (۱۹۶۵) تا کاخ رویاها (۱۹۸۱) من از نوول‌هایم حرفی نمی‌زنم که آنها نیز زیر تیغ سانسور رفتند، از اشعارم چون «پاشاهای سرخ» که به خاطر آن محکوم شدم، بیش از هزار صفحه، که این برای نویسنده‌ای چون من که در آلبانی صاحب نام و شهرت بودم فشار بزرگی بود، هشتاد درصد کتب من انتقاد از توتالیزم است، مانند «کنسرت» یا «بهار آلبانی». در گزارشی در سالهای آخر ۸۰ میلادی، من نیمی از اعضای دفتر سیاسی را متهم به جنایت سیاسی کردم، رییس قوه قضاییه، رییس سازمان اطلاعات. بیشتر از این چه کاری بایستی می‌کردم؟

رمان «زمستان بزرگ» چهره دیکتاتور انور خوجه را ترسیم می‌کند. پنهان نمی‌کنم چهره‌ای سمپاتیک. طبیعی است که من نمی‌توانستم چهره دیگری از او ترسیم نمایم. من تنها نقطه مثبت در زندگی او را ترسیم کردم که همان قطع رابطه با شوروی بود. من این رمان را در سال ۱۹۶۱ نوشتم، او هنوز بیش از نیمی از جنایتش را آغاز نکرده بود. ما آن زمان بر این تصور بودیم که قطع رابطه با شوروی آغازی نو و مثبت برای آلبانی است.

— شما را به عنوان استادی که قادر است به خوبی اسطوره و حقیقت را به هم مربوط و متصل کند مورد ستایش قرار می‌دهند. فکر می‌کنید اتفاقی است که در آلمان شرقی نیز در ادبیات از اسطوره استفاده می‌شد تا تجربیات واقعی را بیان کنند؟

کاداره: گفته می‌شود که نویسندگانی که در زیر فشار رژیم توتالیتر زندگی می‌کنند به اسطوره پناه می‌برند تا از واقعیت بگ‌بزنند، قسمتی از آن حقیقت دارد اما کیفیت رمان‌های بزرگ هیچ‌وقت تحت تاثیر مسایل سیاسی قرار نگرفته است، با اسطوره شما بایستی کششی در خیره‌وحس کنید، حرفه نویسندگی در من این کشش را به وجود آورد، فکر نمی‌کنم در آلمان شرقی فی‌المثل کریستا ولف به خاطر سیاست بوده بلکه ریشه عمیق معنوی دارد.

—اوضاع کنونی آلبانی را چگونه می‌بینید؟

کاداره: از هر جهت، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی با شکست روبرو شده است، پس از فاجعه کمونیسم، دموکراسی نیز برای آلبانی تجربه گران‌بهای بود، مردم آلبانی اولین آزادی خویش را به سختی گذراندند.

آلبانی کشور کوچکی در قاره اروپا است، موقعیتش نیز باعث گردیده که همیشه تحت فشار قرار گیرد، این کشور کوچک با قریب سه میلیون جمعیت اگر گوشه‌ای از آرژانتین بود وضع طور دیگری بود، مشکل دیگر مسئله مذهب است. نام آلبانی ضربه خورده است. به خاطر اینکه از آن به عنوان یک کشور مسلمان نام برده می‌شود. حتی اگر آلبانیها صددرصد مسلمان بودند، صحیح نیست که در باره‌اش پیش‌داوری منفی انجام گیرد.

مقصر تبلیغات کشور یوگسلاوی است که از آلبانی چنین چهره‌ای ساخته است و آلبانی را در قاره اروپا به کشوری بیگانه مبدل ساخته است. متأسفانه اکنون آلبانی فاقد یک رهبری سیاسی خوب و کاردان است، نیروهای اپوزیسیون نیز شبیه رهبران سیاسی رفتار می‌کنند، این دو نیز از هم انتقاد می‌کنند، اما هر دو احمق و بی‌لیاقتند.

و آلبانی در بستر مرگ قرار گرفته است.

پرتال جامع علوم انسانی